میدانسته خود مقید شده درا ہم رامضروب ساخته بسکه میان شاه و آنرا میان شاہی
خطاب نموده آخر الامر بادشاه نه شده الحال در ہزاره در بانک رای متوطن است
و این متمرد رساله را تصنیف کرده آنرا حسینه نامیده و غیر ازان تالیف بسیار مملو از الحاد
والتحاد انشا نموده وایضاً این متمرد ذکر را فرض دایم میگفته تا دو تسبیح از اتباع این
فقیر پرسیده که فرضیت ذکر ہم چون فرضیت صیام و صلوة باشد یا نه آنرا ازان گفت
آری ذکر ہمچون نماز و روزه از فرض عین امده باز پرسید که حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه وسلم بنای اسلام را چند چیز قرار داده گفت پنج گفت پس پنج بنای مسلمانی
خطاب میکرده چرا ششش بنای مسلمانی تفر موده این زبان خجل آمده اما از عقیده
مبتدعه برگشته کقول من قال **قطعه** اگر سنگی بود ناپاک جائی چون با چیز خراشی پاک گردد
اگر در اصل ناپاک است بدعت نه گردد پاک گر صد چاک گردد **ازانجمله آنست**
که نانی نام شخصی از مردم مهمندزئی با جوگیان روزگار بسر برده کافر مطلق آمده مذہب
تناسخ و مذہب اباحت داشته و پسر او عبید نیز برین مذہب پدر اعتقاد ورزید اما
نبیره او شیخ فرید گاه گاهی مجالست علما اختیار میکند امید که عقیده او از عقاید
ملحدان خانی و عاری باشد اما از بهر جاه منصب پدر و پدر کلان را نمی ماند **ازانجمله**
آنست که شیخ یوسف مهمندزئی در مذہب اباحت متمکن است تبع اتباع خویش وکیفیت
مذہب اباحت بیشتر ازین تحریر پیوسته **ازانجمله آنست** که شیخ حسن نام غلامی
را از ہندوستان خریده و چون درین حدود رسیده ازان رو که شیخ حسن از خواہرزادہ ہای
مردم خطک بوده بنابر بعضی مصلحت امور غلام را در میان مردم خطک مانده بعد
ازان بوقعه از واقعات غلام حکو نام با شیخ حسن نرسید دعوی اصالت نموده از و فرزندی
در وجود آمده میرو نام این فرزند بلشیه شتی گرفته و از میرو فرزندی در وجود آمده سید احمد
نام این مردود دعوی پیری میکرده روزی به لباس کمینه خود را آراسته بخدمت حضرت
شیخنا در رسیده بقصد آنکه او را ... اما حضرت شیخنا با آنکه ندیده بود بشناخت گفت
بکدام مصلحت در رسیدید گفت اینک مردم توجه باینجانب مینمایند اما پیری من جائز باشد یا نه
حضرت شیخنا فرموده بی اذن شیخ کامل و مکمل بعد از ادای خدمت و اجتنابه ذرعا طول صحبت
ادعنال و فضل خواہد آمد گفت اذن آنکه جو گم گفت در گروہهان بگرد اہل الله ادریاب